



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر  
موضوع جزئی: ترتب - بررسی مقدمه دوم محقق نایینی - اشکال هفتم تا دهم  
سال دهم  
تاریخ: ۲۶ / آبان / ۱۳۹۷  
مصادف با: ۹ ربیع الاول ۱۴۴۰  
جلسه: ۲۳

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

در مورد مقدمه دوم از مقدمات بحث ترتب در کلام محقق نایینی ایرادات و اشکالاتی بیان شد. مقدمه دوم محقق نایینی این بود که واجب مشروط بعد از تحقق شرط تبدیل به واجب مطلق نمی شود، خلافاً للمشهور که معتقدند واجب مشروط بعد از حصول شرط مبدل به واجب مطلق می شود. تا اینجا شش اشکال به این سخن ذکر کردیم، یک اشکال از صاحب منتقی الاصول و پنج اشکال از محقق اصفهانی. امام خمینی نیز به این سخن اشکالاتی ایراد کرده اند.

### ادامه بررسی مقدمه دوم

ایشان چهار اشکال در این مقام بیان کرده است<sup>۱</sup> که برخی از این اشکالات با آنچه که محقق اصفهانی گفته اند قابل تطبیق می باشد، هر چند نوع بیان و عبارات ایشان مختلف است. به طور خلاصه این چهار اشکال را بیان می کنیم و در انتها یک جمع بندی از بحث خدمت شما ارائه می کنیم.

### اشکال هفتم

امام خمینی می فرماید: سابقاً در بحث واجب مطلق و مشروط این نکته را تذکر دادیم که این سخن محقق نایینی تمام نیست. ایشان می گوید: واجب مشروط بعد از تحقق شرط منقلب به واجب مطلق نمی شود، زیرا شرط بازگشت به قید موضوع می کند، به حسب ظاهر شاید قید، شرط حکم باشد ولی در واقع قید موضوع است.

خلاصه بیان امام خمینی این است که اگر واقع و نفس الامر اخذ قید را در واجبات در نظر بگیریم معلوم می شود که نمی توان همه قیود را به موضوع برگرداند (یکی از روش های امام خمینی در بررسی ادله در جای جای مباحث فقهی و اصولی این است که جایی که می شود برای بحث یک واقع و نفس الامر تصویر کرد، ایشان ابتدا آن مسئله را در واقع و نفس الامر بررسی می کند، بعد آن را در قالب آن بحث و موضوعی که مورد نظر است می آورد. به نظر ایشان ابتدا نگاه کنیم در واقع و نفس الامر با قطع نظر از خطاب، اصلاً چنین چیزی ممکن است؟ اگر ممکن بود، در مقام خطاب نیز ممکن است. البته به طور طبیعی در همه بحث هایی که به نوعی مسئله مقام ثبوت مطرح است، قاعده نیز همین است. یعنی وقتی مقام ثبوت را بررسی کنیم و امکانش را ثابت کنیم خودبخود بسیاری از مشکلات حل می شود و در مقام اثبات و خطاب و دلیل نیز منعی وجود ندارد.) به طور کلی واجب مشروط واجبی است که قیدی در آن اخذ شده و واجب مطلق واجبی است که قیدی در آن اخذ نشده است. یکی شرط دارد و دیگری شرط ندارد. وقتی

<sup>۱</sup> خمینی، روح ..... معتمد الاصول، ج ۱، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

به مقام واقع و نفس الامر با قطع نظر از خطاب و دلیل و بیان مقصود مولا نگاه می‌کنیم گاهی از اوقات چیزی به شرط خاص محبوب و مطلوب انسان است، یعنی اگر شرط و قید آن حاصل نشود اساساً آن شیء مطلوب انسان نیست. مطلوبیت یک چیز نزد انسان فقط تابع این است که آن چیز در یک شرایط خاصی تحقق پیدا کند، به نحوی که اگر آن شرط نباشد اساساً آن شیء محبوبیت ندارد. حتی ممکن است انسان به نحوی دنبال انتفاء شرط هم و عدم تحقق آن باشد. یعنی منافات ندارد اصل آن شیء مع الشرط محبوب باشد، اما انسان نه تنها دنبال تحقق شرط نباشد، بلکه بعضی از اوقات دلش می‌خواهد شرط محقق نشود.

اما گاهی از اوقات چیزی مشروط به قید و شرط محبوب انسان است، اما علاوه بر این که این شیء به نحو مشروط محبوب است شخص، خودش را به زحمت می‌اندازد تا آن شرط را فراهم کند.

مثال: نماز در مسجد برای انسان محبوب باشد و بخاطر ثواب و آثاری که بر نماز در مسجد مترتب می‌شود، (نماز «بشرط ادائها فی المسجد» برای شخص مطلوبیت و محبوبیت دارد) دنبال تحصیل این شرط نیز هست و تلاش، سعی و کوشش خود را بکار می‌بندد تا مسجدی بنا کند و به خواسته خود که تحقق نماز و اداء نماز در مسجد است برسد، زیرا می‌داند نماز «بشرط کونها فی المسجد» چه آثاری دارد.

اما گاهی نماز در مسجد محبوب انسان است ولی می‌گوید: اگر مسجد پیدا شود در مسجد نماز می‌خوانم، ولی خدا خدا می‌کند که مسجدی پیدا نشود. یعنی اشتیاق به این که مسجد پیدا نشود در وجود او می‌باشد، زیرا حال و حوصله نماز ندارد، نماز در مسجد برای او مطلوبیت دارد ولی نه تنها برای تأسیس مسجد تلاش نمی‌کند بلکه در دل خود خدا خدا می‌کند که مسجدی پیدا نشود که نماز بخواند. این تأثیر دارد، اگر مسجدی گیر بیاورد دوست دارد که برود در آن نماز بخواند ولی خدا خدا می‌کند که مسجدی نباشد مثلاً امشب حال رفتن به مسجد ندارد و یک نوع انزجار نسبت به نماز دارد. اصلاً نسبت به نماز بی‌میل است، کراهت دارد، اما وقتی مسجد باشد میل به نماز در او پیدا می‌شود و نماز در مسجد محبوبش می‌شود.

پس در واقع امکان تصویر نماز یا هر واجبی که محبوب انسان باشد «بشرط» و امکان تصویر واجبی که محبوب انسان است «من غیر شرط» وجود دارد. مثلاً گاهی نماز محبوب انسان است چه در مسجد باشد و چه در غیر مسجد و گاهی هم نماز بشرط اداء در مسجد محبوب انسان است.

امام واقعیت میل انسان و مطلوبیت امور در قلب انسان را تحلیل می‌کند و می‌گوید: گاهی این مطلوبیت به نحو مطلق است، یعنی نماز نزد انسان محبوب است چه فی المسجد باشد چه فی غیر المسجد. اما در جایی که محبوبیت و مطلوبیت و علقه انسان مشروط به شرطی مثل اداء نماز در مسجد است، دو فرض متصور است:

۱. شرط حاصل شود و خود انسان نیز برای حصول شرط تلاش می‌کند.

۲. شرط برایش حاصل نیست و خود انسان نیز تلاشی برای حصول شرط نمی‌کند، بلکه ته دلش می‌خواهد اساساً این شرط مثل وجود مسجد محقق نشود.

پس در مقام واقع دو نوع شرط تصویر شد.

آنگاه وقتی در مقام واقع این دو نحوه شرط تصویر شود، این دو شرط کدام به موضوع بر می‌گردد و کدام به حکم؟ قطعاً در هر دو مثال محبوبیت مشروط است، اما باهم فرق دارند، دو نحوه مطلوبیت و محبوبیت است. یکی شرطی است که قید موضوع است و

یکی شرطی است که قید حکم است. وقتی در واقع این چنین است و ثمراتی بر این دو نحوه مطلوبیت مشروط مترتب است، چطور می‌توان ادعا کرد که همه قیود به موضوع برگردند؟ اگر قرار بود همه قیود به موضوع برگردند این دو قسم قابل تصویر نبود. قسم اول قیدی است که به موضوع بر می‌گردد زیرا این شخص برایش نماز «بشرط کونه فی المسجد» محبوب است و تلاش هم می‌کند که این موضوع محقق شود. قسم دوم قیدی است که به حکم بر می‌گردد زیرا اگر نماز فی المسجد نباشد، این شخص انزجار دارد و مطلوبش نیست.

امام خمینی این مثال را در مورد مطلوبیت یک شیء مشروط برای انسان می‌زند و می‌فرماید: به همین نحو احکام و دستورات شارع نیز قابل تصویر است؛ یعنی همانطور که نزد انسان محبوبیت اشیاء می‌تواند به این دو صورت باشد، نزد خدا هم می‌تواند مطلوبیت به این دو نحو باشد. یعنی مطلوب شارع هم می‌تواند مشروط باشد، به نحوی که اگر شرط نباشد اصلاً مطلوبیت نداشته باشد مثل شرط استطاعت برای حج. اگر استطاعت برای مکلف حاصل شد برای شارع مطلوب است، اما اگر استطاعت محقق نشد اصلاً حج مطلوب شارع نیست.

پس در حقیقت روح اشکال امام خمینی در اشکال اول این است که با توجه به این که انسان مطلوبیت مشروط یک چیز برای او می‌تواند به دو نحو باشد که طبق یک نحو شرط و قید، قید موضوع باشد و طبق یک نحو شرط و قید، قید موضوع نباشد؛ پس می‌تواند نزد شارع هم اینچنین باشد. یعنی واجبات، دستورات الزامی و احکام نیز مشروط باشند ولی در یکی از آن‌ها قید و شرط به موضوع برگردد و در قسم دیگر شرط به حکم برگردد.

#### اشکال هشتم

سلمنا که قیود به موضوع برگردند، یعنی اصل ادعای ایشان را بپذیریم که قیود را ارجاع به موضوع دهیم، ولی باید توجه داشت که این تقیید از دو ناحیه صورت می‌گیرد:

الف) برخی از تقییدات از ناحیه خود حاکم و شارع است. یعنی شارع در مقام جعل و حکم می‌تواند موضوعات را مقید کند، می‌تواند احکام را مقید کند و اگر در مقام حکم حکمش را مقید کرد بپذیریم که قید و شرط به موضوع بر می‌گردد. یعنی ولو شارع آن را در مقام حکم اخذ کرده، ولی در واقع به موضوع بر می‌گردد و قید موضوع می‌شود.

ب) برخی از تقییدات از ناحیه عقل است. عقل است که قید و شرطی را به میان می‌آورد و حکم را مقید به آن می‌کند. در مواردی که تقیید از ناحیه عقل می‌آید نمی‌توانیم بگوییم قید به موضوع بر می‌گردد زیرا آن‌جا اصل حکم مقید است و مانحن فیه از این قبیل است. زیرا فرض این است که مدعی ترتب و قائل به امکان ترتب می‌گوید: ما یک امر به اهم داریم و یک امر به مهم، یعنی دو خواسته از طرف مولا بیان شده است. برای این که طلب جمع بین ضدین نشود، عقل می‌گوید راهش این است که امر به مهم در طول امر به اهم باشد. به این معنا امر به مهم مشروط به ترک امر به اهم و مخالفت با آن است.

چه کسی این شرط را گذاشته است؟ شارع باید این شرط را می‌گذاشت؟ خیر، عقل این را کشف می‌کند. عقل وقتی می‌بیند که مولا دو دستور داده و امکان اتیان هر دو در زمان واحد نیست، ولی یکی اهم از دیگری است، می‌گوید قاعدتاً باید امر دومی مشروط به عصیان و مخالفت با امر اول باشد. یعنی می‌گوید: اگر امر اول را اطاعت نکردید دستور دوم من این است که اگر ازاله از مسجد نکرديد آن وقت می‌توانید نماز بخوانید.

شرط عصیان امر به اهم و مخالفت با امر اهم که ضمیمه به امر دوم یعنی امر به مهم شده از کجا پیدا شد؟ حاکم به این شرطیت چه کسی است؟ عقل است، عقل است که این شرطیت را کشف کرده نه این که شارع بیان کرده باشد. اگر در مانحن فیه حاکم به شرطیت عقل باشد نه خود شرع، دیگر نمی‌توانیم ادعا کنیم که قیود همگی به موضوع بر می‌گردند. ارجاع قیود به موضوع فقط در صورتی قابل پذیرش است که خود شارع در مقام حکم و جعل شرطی بگذارد.

البته این مطلب سلمنا است، یعنی بر فرض تسلیم و بر فرض عدول از اشکال اول. یعنی بر فرض پذیرش رجوع همه قیود به موضوعات مقدمه دوم محقق نایینی در صورتی قابل پذیرش است که خود حاکم در مقام حکم چیزی را قید کرده باشد، در قیودی که مقیدش خود حاکم باشد، در قیودی که مولا آن‌ها را در مقام حکم اخذ کرده قابل قبول است. یعنی بگوییم همه قیودی که مولادر مقام حکم و جعل اخذ کرده به موضوع بر می‌گردد، اما در قیودی که پای حاکم و شارع در میان نیست و به حکم عقل پدید آمده، دیگر نمی‌توانیم آن‌ها را به موضوع برگردانیم، زیرا دیگر ربطی به خطاب ندارد. پس در قیودی که در خطاب ذکر شده باشد و شارع بیان کرده باشد رجوع به موضوع ممکن است، اما اگر خود عقل حکم را مقید کرده باشد، دیگر جای خطاب و حکم به آن معنا نیست تا در کار عقل تصرف کنیم و آن را به موضوع برگردانیم.

### اشکال نهم

محقق نایینی در مانحن فیه دو فرض تصویر کرده و فرموده: «لا تالثل لهما» و فرض سومی در میان نیست؛ چون:

به طور کلی شرط در هر قضیه و حکمی یا باید قید موضوع باشد و یا باید از علل تشریح باشد. مثلاً وقتی گفته می‌شود: «الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً» این استطاعت یا باید:

۱. قید موضوع باشد. یعنی کانه شارع گفته باشد «یجب الحج علی المکلف المستطیع» و موضوع را نیز مقدر الوجود و مفروض الوجود بدانیم.

۲. بگوییم استطاعت علت برای ثبوت حکم است. یعنی واسطه در ثبوت است.

استطاعت از این دو حال خارج نیست.

سپس محقق نایینی فرمودند: استطاعت نمی‌تواند علت تشریح باشد، لذا باید قید موضوع باشد. وقتی محقق نایینی می‌گوید: از این دو حال خارج نیست یعنی یا قید موضوع است یا علت تشریح و علت تشریح نیز ممکن نیست، پس به ناچار باید قید موضوع باشد. امام خمینی می‌فرماید: این جا راه سومی وجود دارد و آن این که بگوییم: اساساً آن چه که از ناحیه شارع جعل می‌شود حکم است خود حکم مقید است. به عبارت دیگر غیر از راه ایشان که موضوع را مقید دانسته و غیر از این که شرط را به موضوع برگردانده و فرمودند: چاره‌ای نیست و باید بگوییم علت ثبوت حکم قید و شرط است؛ امام خمینی فرمودند: خیر، شرط می‌تواند، نه علت حکم باشد و نه قید موضوع، بلکه شرط چیزی کنار حکم می‌باشد و این دو با هم مجعول شرعی می‌شوند. آن چه که مجعول است حکم علی تقدیر خاص است، حکم بقید خاص است، حکم مشروط به شرط خاص می‌باشد. این مجموع با هم جعل شده است. مجعول شرعی عبارت است از حکم مع القید. این نیز یک راه سوم است.

اصلاً معنای واجب مشروط همین است. وجوب مشروط، یعنی وجوب مع القید، یعنی حکم وجوب زمانی است که استطاعت باشد و اگر استطاعت نباشد اصلاً وجوبی در کار نیست.

محقق نایینی می‌فرماید: وجوب همیشه وجود دارد ولو این که استطاعت هم نباشد، زیرا وجوب را مفروض الوجود گرفته است. اما امام خمینی معتقد است حکم در این موارد روی طبیعت رفته و حتی لازم نیست که فرض وجود آن را کنیم. پس اشکال سوم امام این است که ما راه سومی نیز می‌توانیم تصویر کنیم که قید نه قید موضوع باشد و نه علت تشریح؛ بلکه مجموع حکم به اضافه قید با هم مجعول شرعی باشند و به عنوان مجعول شرعی دانسته شوند.

### اشکال دهم

محقق نایینی برای گریز از انقلاب و از این که واجب مشروط به واجب مطلق مبدل و منقلب شود گفتند: شرط واسطه در عروض می‌باشد در حالی که مشهور گفتند شرط واسطه در ثبوت است که قبلا این مسئله را توضیح دادیم. همه این‌ها به این دلیل بود که اگر ما شرط را واسطه در عروض دانستیم دیگر انقلاب مشروط به واجب مطلق پیش نمی‌آید.

امام خمینی می‌فرماید: عدم انقلاب واجب مشروط به واجب مطلق بعد از آن که شرطش حاصل شد لزوماً به این بر نمی‌گردد شرط قید موضوع باشد، لزوماً به این خاطر نیست که شما شرط را واسطه در عروض می‌دانید. بلکه حتی طبق مبنای ما که شرط را به موضوع بر نمی‌گردانیم نیز انقلاب اتفاق نمی‌افتد. (این مطلب را قبلا در بیان یکی از اشکالات محقق اصفهانی نیز بیان کردیم. آخرین اشکالی که از محقق اصفهانی نقل کردیم همین بود و این اشکال روحش همان است. ایشان نیز فرمودند: محقق نایینی می‌گوید: چون شرط را واسطه در عروض می‌دانیم دیگر واجب مشروط به واجب مطلق منقلب نمی‌شود، اما محقق اصفهانی اشکال کرد که حتی اگر شرط را واسطه در ثبوت بدانیم باز واجب مشروط به واجب مطلق انقلاب پیدا نمی‌کند، نظیر این مطلب را امام خمینی در این جا می‌فرماید) این عدم انقلاب و عدم تبدیل و عدم تغییر واجب مشروط به مطلق بعد از حصول شرط لزوماً منوط به این نیست که ما شرط را از قیود موضوع بدانیم، حتی اگر شرط را قید حکم بدانیم باز هم انقلاب و تبدیل پیش نمی‌آید. زیرا منظور از آن حکمی که ایشان بحث انقلابش را مطرح می‌کند که حکم مشروط، منقلب به مطلق نمی‌شود.

تارة همان جزاء است. یعنی «ان استطعت يجب الحج» که وجوب حج در این جمله شرطیه جزاء است.

و اخری گاهی منظور از حکم، قانون گذاری و تشریح است.

پس این که محقق نایینی می‌گوید: واجب مشروط بعد از حصول شرط بر همان وصف اشتراط باقی می‌ماند و صفت اطلاق بر آن عارض نمی‌شود، از دو حال خارج نیست:

یا همین وجوب است، یعنی همین جزایی که در جمله شرطیه ذکر شده؛ که در این صورت انقلاب و تبدیل پیدا نمی‌شود و وجوب وجوب الی یوم القیامه است. در این صورت معنا ندارد که واجب تغییر کند، اگر این وجوب جعل شده، فردا نمی‌تواند «عدم الوجوب» شود. این وجوب با آن شرط می‌باشد. یعنی اگر شرط استطاعت پیدا شد، «وجوب الحج» «عدم وجوب الحج» می‌شود؟ این که معنا ندارد.

یا این که منظور از حکم همان حکم کردن و قانون گذاری باشد نه آن وجوب. به اصطلاح «الارادة التشريعیة» آن خواسته قلبی که مولا می‌خواهد عبد آن را انجام دهد. در مورد اراده تشریحی نیز انقلاب معنا ندارد. آن قانون گذاری که فعل حاکم است محقق شده و تغییر و انقلاب در آن معنا ندارد.

لذا به استناد این چهار اشکال امام خمینی می‌فرماید: مقدمه دوم محقق نایینی نیز تمام نیست. «والحمد لله رب العالمین»